واژه شناسي عفاف و حجاب

سعيده موسوي نيا

چکیده: عفاف به عنوان یک فرهنگ، روش و منش مسلمانان را تبین می کند و به آنها چگونه بودن و چگونه زیستن را آموزش می دهد.

هر جامعه دارای فرهنگ معین و با اهدافی از پیش تعریف شده می باشد. فرهنگی که قرآن به جوامع اسلامی عرضه می کند. فرهنگ عفاف است که هدف آن امنیت جنسی زن و مرد و رسیدن به کمال مطلوب می باشد، بخش عظیمی از این فرهنگ با شکوه را حجاب تشکیل می دهد.

به عبارت دیگر این دو، جدایی ناپذیرند و بدون یکدیگر معنای حقیقی و اصیل خود را از دست می دهند، حجاببدون عفاف خود نوعی برهنگی فرهنگی در جهت گسترش فساد می باشد.

در این نوشتار، نگارنده به تعریف مفاهیم مربوط به حجاب و عفاف، پرداخته و در پایان رابطه منطقی این دو را از منظر قرآن به بحث گرفته است .

كليد واژه‏ها: عفت، ابعاد عفت، حجاب اسلامی، خمار، جلباب

تعريف عفاف

در لسان العرب ذيل واژه عفّت چنين آمده است:

«الكفّ عمّا لا يحلّ و لا يجمل؛ عفّ عن المحارم و الاطماع الدنيّة» (ابن منظور، 9/252)

«خودداري از آنچه كه زيبا و شايسته نيست، خودداري از حرامها و طمع هاي پست.»

در «قاموس المحيط» مي خوانيم:

«عفّ: كفّ عمّا لا يحلّ و لا يجمل كاستعفّ و تعفّف» (فيروز آبادي، 3/177)

«خودداري از آنچه زيبا و شايسته نيست مانند استعفّ و تعفّف.»

آنچه از جستجو در ساير كتابهاي لغت مي توان فهميد اين است كه «عفّت» به معناي نگه داشتن نفس از ارتكاب معاصي و كارهاي حرام مي باشد.

خواجه نصيرالدين طوسي هنگامي كه از فضايل چهارگانه اخلاقي سخن به ميان مي آورد، جايگاه عفّت را چنين تبيين مي كند:

« فضايل چهار بود ،اول: تهذيب قوت نظري و آن «حكمت» بود، دوّم تهذيب قوت عملي و آن «عدالت» بود و سوم تهذيب قوت غضبي و آن« شجاعت» بود و چهارم تهذيب قوت شهوي و آن «عفّت» بود.» (طوسي،/ 123)

برخي از عالمان اخلاق گفته اند:

«عفّت داراي مفهوم عام و خاص است؛ مفهوم عام آن خويشتن داري در برابر هر گونه تمايل افراطي و نفساني است و مفهوم خاص آن خويشتن داري در برابر تمايلات بي بند و باري جنسي است.» (مكارم شيرازي، اخلاق در قرآن، 2/283)

حاج ملا احمد نراقي در كتاب ارزشمند خود براي قوه شهويه سه حالت در نظر مي گيرد: «افراط» كه از آن به «شره» تعبير مي شود. «تفريط» كه آن را « خمود» مي نامند و « اعتدال» كه از آن به «عفّت» تعبير مي‌نمايد و عفّت را مطيع و منقاد شدن قوه شهويه از براي قوه عاقله مي داند. (نراقي،/ 321)

در نتيجه آنچه از خميرماية غالب تعريف‌ها برمي آيد، عفّت به معناي رام بودن قوه شهواني تحت حكومت عقل است. البته با رعايت شرط اعتدال؛ يعني نه غرق در شهوات شويم كه به افراط گراييم و نه ترك غرايز كنيم كه به تفريط دچار آييم، بلكه استفاده صحيح و مشروع نماييم؛ زيرا خداي تعالي همه غرايز را به حكمت در وجود آدمي به وديعت نهاده است.

واژه عفاف در قرآن كريم

عفاف به دو صورت «يستعفف» و «تعفّف» در قرآن كريم و مجموعاً در چهار آيه مباركه آمده است .عفاف با توجه به متن آيه معاني گوناگوني مي پذيرد كه مي توان از آن به ابعاد عفاف ياد نمود .

1- عفّت به معناي خويشتن داري در اظهار نياز

« لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الأرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» (بقره/273)

«و (انفاق شما مخصوصا بايد ) براي نيازمنداني باشد كه در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته اند؛ (و توجه به آيين خدا آنان را از وطن هاي خويش آواره ساخته، و شركت در ميدان جهاد به آنها اجازه نمي دهد تا براي تأمين هزينه زندگي، دست به كسب و تجارتي بزنند) نمي توانند مسافرتي بكنند (و سرمايه اي بدست آورند ) و از شدت خويشتن داري، افراد ناآگاه آنها را بي نياز مي پندارد؛ اما آنها را از چهره‌هايشان مي شناسي، و هرگز با اصرار از مردم چيزي نمي خواهند (اين است مشخصات آنها ) و هر چيز خوبي كه در راه خدا انفاق كنيد، خداوند از آن آگاه است.»

علامه طباطبائي مي نويسد:

«كلمه «تعفّف» به معناي آن است كه عفّت صفت آدمي شده باشد و « يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ» يعني كسي كه از حال ايشان اطلاع ندارد، از شدت عفّتي كه دارند آنان را توانگر مي پندارند، چون با اينكه فقيرند ولي تظاهر به فقر نمي كنند و مردم پي به حال آنان نمي برند، مگر اينكه شدت فقر رنگ و رويشان را زرد كند.» (طباطبائي، 2/613)

«گفتني است كه «الحاف»به معناي اصرار است و جمله « لا يَسْأَلُونَ » به قرينه « يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ » و نيز به قرينه «تعفّف» بايد به اين معنا باشد كه تقاضا نمي كنند تا به اصرار منجر شود.» (هاشمي رفسنجاني، 2/288)

در اينجا عفاف به معناي عدم اظهار فقر به عنوان يك ارزش اخلاقي براي مسلمين مطرح شده است، عفاف به همين معنا در روايات نيز آمده است:

«العفاف زينة الفقر و الشكر زينة الغني» (ري شهري، 8/3828)

«عفاف زينت فقر و شكرگزاري زينت بي نيازي است.»

2- عفّت به معناي قناعت

« وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ...» (نساء/6)

«و يتيمان را چون به حد بلوغ برسند، بيازماييد و اگر در آنها رشد (كافي) يافتيد، اموالشان را نخوريد و هر كس كه بي نياز است، (از برداشتن حق‌الزحمه) خودداري كند و آن كس كه نيازمند است، به طور شايسته (مطابق زحمتي كه مي كشد) از آن بخورد و هر كه بي نياز است بايد عفت ورزد.»

صاحب الميزان در تفسير اين آيه مي فرمايد:

«گاهي سرپرست يتيم فقير است و چاره اي ندارد، جز اينكه براي رفع حوائجش براي يتيم كار كند، و از اجرت كارش حوائج ضروريش را برآورد ولي گاهي سرپرست يتيم ثروتمند است، در اين صورت خداي تعالي مي فرمايد: هر كس كه ثروتمند است طريق عفت در پيش گيرد و از مال يتيم چيزي را نگيرد و اگر فقير است به طور شايسته از آن بخورد.» (طباطبائي، 4/276)

طبرسي مي گويد:

«و ثروتمندان به منظور مهرورزي به يتيم و باقي گذاردن مالش به ثروتي كه خداوند روزي آنان كرده قناعت كنند.» (طبرسي، جوامع الجامع، 1/555) از امام باقر (ع) نيز روايتي به همين مضمون آمده است. (طبرسي، 2/718)

در اين آيه شريفه عفاف به معناي قناعت مي باشد و در حديثي از معصوم (ع) نيز نقل شده كه مي فرمايد: «ثمره العفّه القناعه» (ري شهري، 8/3828) « ميوه عفت قناعت است.»

3- عفت به معناي پاكدامني

«وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...» (نور/33)

«و كسانيكه امكاني براي ازدواج نمي يابند، بايد پاكدامني پيشه كنند تا از فضل خود آنان را بي نياز سازد.»

«از آنجا كه در آيه قبل ترغيب به ازدواج مي باشد، گاهي با تمام تلاش و كوشش وسيله ازدواج فراهم نمي گردد و خواه يا ناخواه انسان مجبور است مدتي را با محروميت بگذراند، مبادا كساني كه در اين مرحله قرار دارند، گمان كنند كه آلودگي جنسي براي آنان مجاز است و ضرورت چنين ايجاب مي كند، لذا بلافاصله در آيه بعد دستور پارسايي مي دهد.» (مكارم شيرازي، تفسير نمونه، 14/459)

باتوجه به اينكه حساسيت روحي مرد نسبت به زن امري ثابت شده و بديهي است چنانكه در آيات قرآن آمده است: « زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ... » (آل عمران/14) «محبت زنان و ... در نظر مردم جلوه داده شده است.»

بنا بر اين بايد در طلب عفّت كوشيد تا لذايذ باطني و ملكوتي بر لذايذ جسماني غالب آيد و انسان بر شهوات غلبه كند .

امام(ع) در پاداش شخص عفيف مي فرمايند:

« ما المجاهد الشهيد في سبيل الله باعظم اجرا ممن قدر فعفّ،لكاد العفيف ان يكون ملكا من الملائكه» (آمدي، 1/36) «كسيكه در راه خدا جهاد كند و شهيد شود، اجرش بزرگتر از كسي نيست كه بتواند گناه كند و عفّت بورزد، انسان پاكدامن نزديك است فرشته اي از فرشتگان خدا شود.»

4- عفاف به معناي رعايت چادر

«وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللاتِي لا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (نور/60)

«و زنان از كار افتاده اي كه اميد ازدواج ندارند، گناهي بر آنان نيست كه لباس هاي (رويين )خود را بر زمين بگذارند، به شرط اينكه در برابر مردم خودآرايي نكنند و اگر خود را بپو شانند براي آنان بهتر است، و خداوند شنوا و داناست.»

«قواعد» جمع «قاعده» به معناي زني است كه از نكاح باز نشسته يعني كسي به خاطر پيري‌اش به او ميل نمي كند. (طباطبائي، 15/227) و ثياب منظور جلبابي است كه بالاي خمار مي پوشند. (طبرسي، مجمع البيان، 7/155)

همان گونه كه از آيه برمي آيد، زنان سالخورده اي كه اميدي به زناشويي ندارند، مي توانند روسري خود را بر دارند و اين برداشتن روسري بدان شرط است كه در انديشه جلوه گري و دلربايي نباشند، زيرا اين كار هم بر زنان سالخورده حرام است و هم بر زنان جوان، پاكدامني و عفت ورزيدن زنان سالخورده نيز به وسيله پوشيدن چادر بهتر از كنار گذاشتن آن است، اگر چه كنار گذاشتن روسري بر آنان گناهي ندارد. (همان)

در روايتي از امام صادق (ع)چنين آمده است:

«القواعد ليس عليهنّ جناح أن يضعن ثيابهنّ قال تضع الجلباب وحده» (حرعاملي، 20/230)

«پيرزنان حرجي نيست كه فقط چادر خويش را نپوشند.»

زن به علت جاذبه‌هايي كه خداي تعالي در وجود او نهاده است، حكم پوشش به او اختصاص يافته تا زيبايي هاي او منحصر به محارم خويش باشد و از تحريك مردان بيگانه پيشگيري كند، امّا هنگامي كه آن جاذبه‌ها از بين رود، مي تواند چادر خويش را به خاطر حرج و سختي كه براي وي دارد، كنار بگذارد.

تعريف حجاب

حجب و حجاب هر دو مصدر و به معناي پنهان كردن است، و حجاب به معناي پرده نيز هست. (قرشي، 2/180)

در لسان العرب چنين آمده است :

«الحجاب: الستر و امراه المحجوبه: قد سترت بستر» (ابن منظور، 4/257)

«حجاب يعني پوشش و زن محجوب يعني زني كه با پوششي پوشيده شده باشد.»

واژه حجاب پنج بار در قرآن كريم ذكر شده است و تنها در يك مورد به پوشش زن از نامحرم اشاره دارد.

«وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ...» (احزاب/53)

« هنگاميكه چيزي از وسايل زندگي را (به عنوان عاريت) از آنان (همسران پيامبر) مي خواهيد از پشت پرده بخواهيد، اين كار براي پاكي دلهاي شما و آنان بهتر است.»

در اين آيه شريفه ضمير «هنّ» به همسران رسول خدا برمي گردد، و درخواست متاع از ايشان كنايه است و معنايش اين است كه با همسران پيامبر از پس پرده صحبت كنيد، به دليل اينكه دلهايتان دچار وسوسه نشود. (طباطبائي، 16/506)

خطاب آيه متوجه مردان است كه با زنان اختلاط نيابند و در صحبت كردن با زنان حريمي نگه دارند تا موجبات تحريك فراهم نيآيد.

مي توان گفت پشت پرده قرار گرفتن كه دستاويزي براي مخالفان حجاب شده است و آن را عدم آزادي زن مي دانند، يك امر ترجيحي است و قرآن كريم هر چيزي كه به عفاف نزديكتر باشد را مورد توجه قرار داده است اين بدان معناست كه تا زماني كه ضرورت ايجاب نكند، پرده نشين بودن بهتر و مطلوب تر است و اين هيچ منافاتي با آزادي و حضور زن در اجتماع ندارد.

سيره حضرت زهرا (س) نيز مؤيد همين معنا مي باشد. ايشان هنگامي كه ضرورت ايجاب كرد براي دفاع از حق به سوي مسجد شتافت و در حضور جمع زيادي از مهاجرين و انصار خطابه اي ايراد كرده و غاصبان حكومت را زير سؤال برد.

مفهوم خمار و جلباب

دو واژه «خمار» و «جلباب» نقش كليدي در فهم حدود حجاب اسلامي دارند، و از اين دو با عناوين «مقنعه» و «چادر» در جامعه ما ياد مي شود.

ضرورت پوشيدن خمار از آيه شريفه سوره نور استفاده مي شود كه مي فرمايد: «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ...» (نور/31) «روسري هاي خود را بر سينه خود افكنند (تا گردن و سينه با آن پوشيده شود»

راغب ذيل واژه خمار مي نويسد:

«اصل الخمر ستر الشيء و يقال لما يستر به خمار و لكن الخمار صار في التعارف اسما لما تغطي الامرائه رأسها»؛ «خمار در اصل به معناي پوشاندن چيزي است و در اصطلاح پارچه اي كه زن سرش را با آن مي پوشاند اطلاق مي شود.» (راغب اصفهاني، 210)

در لسان العرب مي خوانيم:

«و الخمار للمرأه، و هو النصيف و قيل: الخمار ما تغطي به المرأه رأسها» (ابن منظور، 4/257)

«خمار براي زن است و آن دستاري است كه زن سرش را با آن مي پوشاند.»

بنابراين مي توان گفت كه «خمار» به معناي چارقد و مقنعه است و از آن جهت به آن خمار مي گويند كه سر را مي پوشاند، امّا نكته اي كه قابل توجه است اين است كه كاركرد مقنعه فقط پوشاندن سر نيست؛ بلكه بايد گريبان را نيز بپوشاند و اين معنا از كلمه «جيوب» فهميده مي شود .

صاحب «التحقيق» در تعريف «جيوب» آورده است:

«ماينفتح علي النحر، والجمع اجياب و جيوب و جابه يجوبه» (مصطفوي، 2/157)

«يعني قسمتي از پيراهن كه براي داخل شدن سر به آن باز مي باشد، پس جيب به معناي گريبان است.»

در اين آيه شريفه خداي متعال طرز پوشيدن خمار را به زنان آموزش مي دهد و به زنان مؤمن دستور مي دهد كه از پوششي استفاده كنند كه علاوه بر سر، گريبان آنها را هم بپوشاند، چون تا آن زمان خانم ها از روسري استفاده مي كردند و غالبا پشت گوش مي انداختند و چون يقه لباس آنها باز بود، پوشش كافي نداشتند و گردن و گريبان آنها در معرض ديد بود تا وقتي كه اين آيه نازل شد و امر به پوشاندن اين اعضا داد. (زمخشري، 3/235)

آيه اي ديگر چگونگي پوشيدن چادر را به زنان آموزش مي دهد و مي فرمايد:

« يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لأزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (احزاب/59)

«اي پيامبر به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو چادرهاي خود را بر خويش نزديك كنند، اين كار براي اينكه شناخته شوند و مورد آزار و اذيت قرار نگيرند بهتر است، (اگر خطا و كوتاهي از آنها سر زده توبه كنند) خداوند همواره آمرزنده و رحيم است.»

كلمه «يدنين» از ريشه «دنو» به معناي نزديك است. (راغب اصفهاني، 172) «جلباب» جامه اي است سرتاسري كه تمامي بدن را مي پوشاند . (طباطبائي، 16/364)

ابن منظور ذيل «جلباب» چنين مي آورد:

«ثوب اوسع من الخمار، دون الرداء، تغطي به المرأه رأسها و صدرها» (ابن منظور، 1/272)

«لباسي بزرگتر از خمار (روسري) كه غير از رداء است و زن سر و سينه‌اش را با آن مي‌پوشاند.»

در قاموس المحيط آمده است:

«جلباب كسرداب و ثوب واسع للمرأة دون الملحفه او ما تغطي به ثيابها من فوق كالملحفه او هو خمار» (فيروز آبادي، 1/49) «جلباب به غير از ملحفه بلكه مثل آن است و مانند «خمار» روي لباسهاي ديگر پوشيده مي‌شود.

عده اي گويند منظور از « يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلابِيبِهِنَّ» يعني اينكه جلبابها را بر روي خويش بيافكنند و صورت خويش را بپوشانند، در صورتيكه روايات وارده از ائمه اطهار عليهم السلام بر عدم ضرورت پوشش وجه و كفّين دلالت دارد، وليكن هرگاه زن احساس كند كه مورد نگاه شهواني مردان قرار دارد واجب است كه وجه و كفين را نيز بپوشاند.

جلباب در ملل و نحل مختلف مصاديق گوناگوني پيدا مي كند، امّا آن چيز كه در همه مشترك است، پوشش اندام و برجستگي هاي بدن است و بيانگر يك نوع پوشش سرتاسري است كه در ايران به آن چادر گفته مي شود و به عنوان حجاب برتر ياد مي شود.

رابطه عفاف و حجاب

«عفاف» حالتي دروني و نفساني است كه غرايز را تعديل و تحت كنترل خود در مي آورد، مي توان گفت «حجاب» نيز به عنوان يكي از مهمترين ابعاد عفّت به كنترل درآوردن و تعديل غريزه خودنمايي و جلوه گري در زنان مي باشد.

در حقيقت عفاف را زباني بايد و آن حجاب است كه نماد تفكّر و انديشه ديني مي باشد. خداي تعالي در فرهنگ باشكوه عفاف از زن مي خواهد به عنوان يك انسان ، ارزش وجودي خويش را بشناسد و خود را ملعبه دست نامحرمان نسازد و از سوي ديگر همگان را به چشم پوشي از نامحرم دستور مي دهد، بلكه همه دست به دست هم نهاده عفاف اجتماعي را رقم زنند.

اگر بگوييم مهم‌ترين و پردامنه‌‌ترين بحث عفاف حجاب است، سخني به گزاف نگفته‌ايم؛ زيرا حجاب نقش بسزايي در كم نمودن تحريكات جنسي در جامعه به عهده دارد.

از آنجا كه زن از ظرافت‌ها و زيبايي هاي دروني خاصي برخوردار مي باشد، همواره مطلوب و مورد توجه مرد بوده است و از سوي ديگر غريزه خودنمايي و جلوه گري در زنان، كشش خاصي بين اين دو برقرار مي نمايد.

با توجه به اين مسائل، اسلام براي تعديل اين كشش و روابط بين زن و مرد حجاب را به زن مسلمان توصيه مي كند، تا فضاي جامعه پاك و پيراسته از هر گونه عامل تحريك زا باشد.

جواز كشف حجاب در مقابل نامحرم، اين غريزه را جهت مي دهد كه خودآرايي زن مختص به شوهر باشد و منع آن در برابر نامحرم، اين غريزه را كنترل مي سازد و از مرز شكني جلوگيري مي كند.

حضرت علي (ع) پوشش را مهمترين عامل تعديل حس زيبايي دوستي و خودنمايي دانسته و مي فرمايند:

«زكات الجمال العفاف» (آمدي، 4/105) «زكات زيبايي عفاف است.»

البته تنها با پوشش زنان در قالب چادر نمي توان ادّعاي عفاف كرد، زيرا ممكن است اين نيز حجابي باشد براي بي عفتي، به عبارت ديگر بيش از آنكه تن زن مرد را به سوي خود دعوت كند، كردار و گفتار وي تحريك كننده است، و حركات او را، نگاه هاي او را، و... حجابي ديگر بايد كه عفاف مستلزم آن است .

اگر چه حجاب شرط لازم براي رسيدن به عفاف است اما كافي نمي باشد و بايستي با ابعاد ديگر عفاف همگام شود.

بنابراين زن موظف است كه غرايزش را تحت كنترل در آورد و سپس تن خويش را در حجاب كامل بگيرد، زيرا اين نفسانيت زن است كه مرد را به سوي خويش مي كشد و حجاب تن هيچ مانعي براي چنين كششي نخواهد بود و اين تسلط بر نفسانيت در حد اعتدال همان عفاف است.

در هم تنيدگي اين دو آنقدر زياد است كه بدون يكديگر معناي خود را از دست مي دهند، در حقيقت مي توان گفت، حجاب بدون عفت صدفي است بدون مرواريد.

زن در قبال رعايت حجاب علاوه بر اعلام عفت خود ،عفت جامعه را نيز تضمين مي‌نمايد، همان گونه كه خداي متعال پس از امر به درست پوشيدن چادر مي فرمايند:

« ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلا يُؤْذَيْنَ»

«اين كار براي اينكه (به عفت) شناخته شوند و مورد آزار و اذيت قرار نگيرند، بهتر است.»

بنابراين رعايت حجاب بهترين راه اعلام عفت است و ثمره آن امنيت جنسي مي باشد، همان امنيتي كه امروزه حلقه مفقوده‌اي در جوامع غربي است.

منابع و مآخذ

1. ابن منظو، محمد بن مكرم؛ لسان العرب، الطبعة الاولي، دار صادر بيروت،1997م.

2. فيروز آبادي، محمد بن يعقوب؛ قاموس المحيط، الطبعة الاولي، دار الجيل بيروت.

3. طوسي، نصير الدين؛ اخلاق ناصري، انتشارات خورشيد، تهران.

4. مكارم شيرازي، ناصر؛ اخلاق در قرآن، چاپ دوم، قم،1381ش.

5. نراقي،احمد؛ معراج السعادة، چاپ اول، قم،1371ش.

6. طباطبايي، محمد حسين؛ الميزان في تفسير القرآن، ترجمه موسوي همداني، قم،1366ش .

7. هاشمي رفسنجاني، اكبر؛ تفسير راهنما، قم،1374ش.

8. محمدي ري شهري، محمد؛ ميزان الحكمة، ترجمه حميد رضا شيخي، چاپ اول، دار الحديث.

9. طبرسي، فضل بن الحسن؛ جوامع الجامع، ترجمه احمد اميري، مشهد، 1374ش.

11. ----------------؛ مجمع البيان، ترجمه علي كرمي، تهران، 1380ش.

12. مكارم شيرازي، ناصر، تفسير نمونه، چاپ بيست و پنج، تهران، 1376ش.

13. آمدي، عبد الواحد، غرر الحكم و درر الكلم، ترجمه محمد خوانساري، تهران، 1366ش.

14. حر عاملي، محمد بن حسن، وسائل الشيعه الي تحصيل مسائل الشريعه، تحقيق شيخ محمد شيرازي، الطبعة الاولي، مؤسسه آل بيت، قم، 1412هـ.

15. قرشي، علي اكبر، قاموس قرآن، دار الكتب الاسلامية، تهران، 1354ش.

16. راغب اصفهاني، ابوالقاسم، معجم مفردات الفاظ قرآن، الدار الشامية، بيروت، 1412هـ.

17. مصطفوي، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، الطبعة الاولي، وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامي، 1368ش.

18. زمخشري، محمود بن عمر، الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون الاقاويل في وجوه التأويل، دار احياء التراث العربي، بيروت، 1427هـ.